

اصل و فرع حقایق و معانی در دست ائمه اطهار است.

موضوع کتاب: منطق امام حسین علیه السلام

این کتاب حاوی برخی از خطبه‌ها و موعظه‌های امام حسین علیه السلام است که با ذکر مدارک معتبر نقل شده است و فقط به ترجمه آنها اکتفا شده تا بواسطه ایجاز و اختصار قابل آن باشد که در محافل و مجالس نوشته شده در منظر مردم قرار گیرد و اذهان را از لمعات انوار حسینی روشن کند و این میراث پر مایه را به نسل بعد انتقال دهد.

مطالبی از کتاب:

- خلقت بشر برای رسیدن به شهود خداوند است و راه رسیدن به آن همرنگی و همراهی با معصوم است.
- موعظه به گناه کار
- خیر دنیا و آخرت
- آثار کمک به نیازمندان
- کلیدهای در علم و معرفت
- گفتار حضرت در هنگام خروج از مکه به کربلا
- سخنان حضرت در شب عاشورا
- بیان وقایع روز عاشورا

فهرست:

مقدمه

خطبه امام حسین علیه السلام راجع به معرفت خدا و امام

خطبه سید الشهداء راجع به اصلاح مردم و بیان علت قیام خود

وصیت حضرت به محمد بن حنفیه

موعظ حضرت سید الشهداء در تحریض و تشویق بر کارهای پسندیده

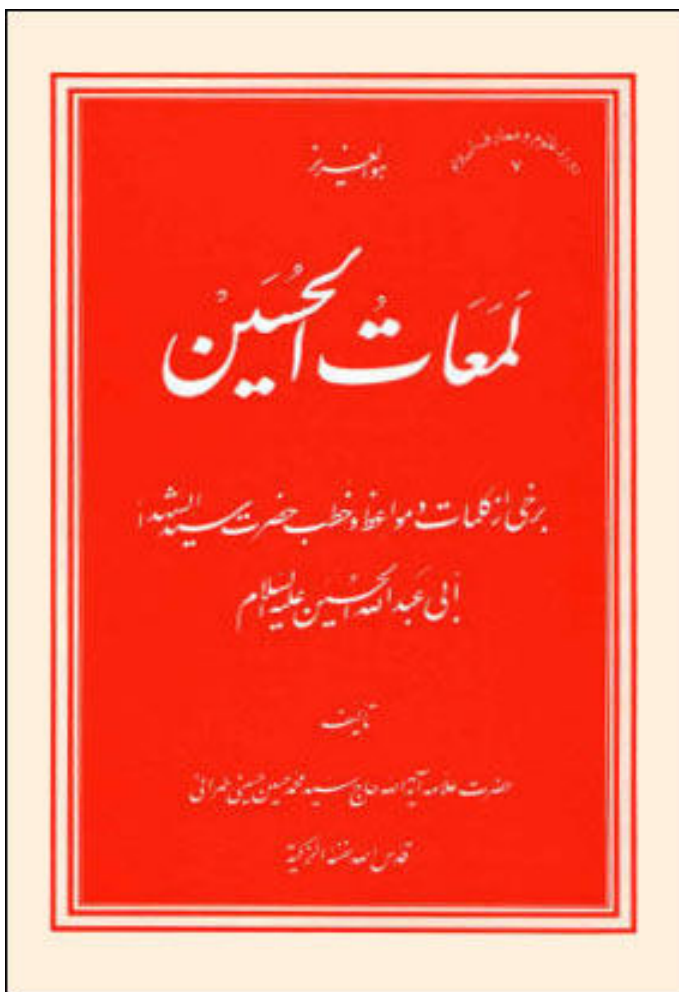
موعظه حضرت به مرد گناهکار

نامه حضرت درباره خیر دنیا و آخرت

اندرزهای حضرت امام حسین علیه السلام درباره: علم، تجربه، شرافت، قناعت، دوستی، تدبیر و مظلوم

خطبه حضرت در مین و دعوت از اصحاب برای تبلیغ ولایت

خطبه حضرت در مکه مکرمه در حین اراده خروج به کربلا



اشعار حضرت در جواب سوال فرزدق در مورد حرکت به سوی کوفه

مذمت اهل دنیا

خطبه سیدالشهداء در وقت ممانعت خُرّ

گفتار حضرت در پاسخ تهدید خُرّ و بیان آمادگی برای شهادت

خطبه حضرت در مکانی به نام "بی ضه"، در بیان علت قیام، توصیف خود و توصیف اهل کوفه

خطبه حضرت در شب عاشورا در جمع اصحاب و برداشتن بیعت از آنها

دعای سیدالشهداء در صبح عاشورا

خطبه حضرت در صبح عاشورا و اتمام حجّت بر کوفیان

خطبه حضرت در روز عاشورا در مذمت اهل کوفه، تبرّی جستن از مذلت و نفرین بر کوفیان

اشعار رجزیه حضرت سیدالشهداء در روز عاشورا و ذکر فضائل خود

سخنان حضرت با لشکریان در لحظات آخر

مناجات امام حسین علیه السلام با خداوند در لحظات آخر و حالات حضرت در هنگام شهادت

اشعار مرحوم نیر تبریزی

اشعار مرحوم آیه الله شعرانی

اشعار مولف در مدح و توصیف اباعبدالله الحسین علیه السلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

مقدمه:

درد بیکران بر روان پاک خاتم پیمبران محمد مصطفی، و وصی و الایثارش علی مرتضی و یازده فرزند از اولاد امجاد او باد؛ بالاخص ولیّ دائره امکان حضرت امام زمان: محمد بن الحسن قائم آل محمد که کاروان عالم هستی را با جذب و عشق در حرکت بسوی عالم اطلاق و توحید حضرت حقّ جلّ و علا - رهبری می کند.

وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ آيَتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ. ¹

از آنجائی که دوران امامت حضرت امام حسن مجتبی و حضرت سید الشهداء علیهما السلام از سخت ترین و تاریکترین دوره ها از نقطه نظر فشار و غلبه حکومت جائره بنی امیه بوده است، که اختناق و تدلیس و تلبیس و جهل و ریا و کذب و خدعه بحدّ اعلاّی خود رسیده بود، همانطور که از خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اواخر عمر شریف مشهود است؛ آنجا که می فرماید:

وَ اعْلَمُوا رَحْمَتَكُمْ اللَّهُ! أَنْتُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ دَلِيلٌ. أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعَصِيَانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْأَعْدَاءِ. فَتَاهُمْ عَارِمٌ، وَ شَأْبُئِهِمْ آئِمٌ؛ وَ عَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَ قَارِئُهُمْ مُنَافِقٌ؛ لَا يَعِظُهُمْ صَغِيرُهُمْ كَبِيرُهُمْ، وَ لَا يَعُولُ غَنِيَّهُمْ فَقِيرُهُمْ. ²

«و بدانید - خدای شما را رحمت کند - شما در زمانی قرار گرفته اید که گوینده حقّ در این زمان کم است، و زبان از بیان گفتار راست، خسته و نارسا و ناگویاست. کسیکه ملازمت حقّ کند ذلیل است. اهل این زمان روی دنیا آورده، و در آستان معصیت اعتکاف نموده اند؛ و با تکاهل و سستی، سازش و آشتی کرده اند. جوان آنها بد اخلاق، و پیر آنها گنهکار، و عالم آنان منافق، و قاری قرآن آنها اهل غشّ و آلودگی است. کوچکان به بزرگان واقعی ننهاد و آنان را محترم نمی شمارند، و اغنیاء و ثروتمندان امور فقرا را تکفل نمی نمایند.»

از این دو امام همام با آنکه علاوه بر طول مدّت حیاتشان، تنها مدّت امامت و ولایت هر یک از آنها در حدود ده سال بطول انجامید و طبعاً باید هزاران روایت و حدیث و خطبه و موعظه در تفسیر قرآن و غیر آن در دست باشد؛ بیش از یکی دو حدیث در فقه و چند حدیث در تفسیر نرسیده است، و خطب و مواعظ و کلمات آنان نیز در نهایت اختصار و ایجاز و قلت است.

با آنکه از بازرگانان حدیث چون ابوهریره و غیر او هزاران حدیث مجعول و کاذب که مضمون آن حکایت از تطابق با سیاست وقت می کند، کتب و دفاتر و تاریخ را پُر کرده است. معلوم است با وجود آن تاریکی و ابهام و فشار، یا اصولاً کمتر به آن بزرگواران مراجعه می نموده و از دریای مواج علوم آنان بهره گیری می شده است؛ و یا روایات مرویّه از آنها به علت

دهشت و وحشت و اضطراب راویان، دچار محو و زوال قرار گرفته و طبعاً به طبقات بعد منتقل نگردیده‌است. از حضرت سید الشهداء علیه السلام اندکی از خطب و مواعظ رسیده، که معلّم درس آزادگی و فرزادگی و ایمان و ایقان است؛ و معلومست که از مصدر ولایت ترشح گردیده است؛ که: **وَ اِنَّا لَامْرَأُ الْكَلَامِ، وَ فِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوْقُهُ، وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ.**³

«و بدرستی که ما آفرینندگان و خلاقان و امیران گفتار هستیم؛ عروق و ریشه‌های سخن گفتن، در ما پنجه افکنده و ثابت شده و رشد کرده، و شاخه‌هایش نیز در خانه ما آویزان و سرازیر شده است.»

بنابراین، آنان دارای اصل و فرع کلام، که نماینده اصول و فروع از معانی و حقائق است می‌باشند. و چه خوب بود فرمایشات آن حضرت که حاوی یک دنیا عزت و شرف و سربلندی و استقلال و ایمان و ایقان و صبر و ثبات و فتوت و جوانمردی است، در روی تابلوها و پرده‌هایی با ترجمه شیرین و شیوای آن نوشته می‌شد و مانند اشعار محتشم در مجالس عزاداری و تکایا نصب می‌گردید، تا واردین و شرکت کنندگان در مجلس، در عین استفاده سمعی از خطبا و گویندگان راستین؛ استفاده بصری نیز نموده، و عین آن کلمات را حفظ و سرمشق زندگی و عمل خود قرار می‌دادند.

جزوه‌ای که فعلاً از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد، عین برخی از کلمات حضرت سید الشهداء علیه السلام است که این حقیر با ذکر مدارک، از کتب معتبره نقل کرده؛ و فقط به ترجمه آن اکتفا شده است، و از شرح و بسط خودداری شده؛ تا آنکه به واسطه ایجاز و اختصار، قابل آن باشد که بر روی پرده‌ها و تابلوها نوشته شده و در مجالس و محافل، در مرآی و منظر حاضرین قرار گیرد، و در عین حال به واسطه سادگی قابل استفاده عموم برادران دینی بوده باشد.

از طلاب علوم دینیّه و دانشجویان متعهد، مترقب است که عین کلمات و خطب را حفظ کنند و با خطبه‌ها و سخنرانیهای خود، اذهان عامه مردم را به لمعات پرفروغ انوار ساطعه حسین علیه السلام روشن کنند؛ و این میراث پرمایه را که از مداد علماء و دماء شهداء سلف به ما رسیده است، به نسل خلف انتقال دهند. **شَكَرَ اللهُ مَسَاعِيَهُمُ الْجَمِيلَةَ وَ زَادَهُمُ**

إِيْمَانًا وَ تَقْوَى وَ عِلْمًا وَ عَمَلًا.

وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

سید محمد حسین حسینی طهرانی

اذان ظهر روز عاشوراء 1402 هجریه قمریه در مشهد مقدس رضوی علیه السلام

[بازگشت به فهرست](#)

متن کتاب

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعَنَهُ اللهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

خطبه سید الشهداء راجع به معرفت خدا و امام

از جمله فرمایشات حضرت سید الشهداء ابا عبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است که روزی به عنوان خطبه برای اصحاب خود ایراد نمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ خَلْقَ اللَّهِ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ؛ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، وَاسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ.

فَقَالَ رَجُلٌ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، إِمَامَهُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ¹

«ای مردم! بدستیکه خداوند خلق خود را نیافریده است، مگر از برای آنکه به او معرفت و شناسائی پیدا کنند. پس زمانیکه او را بشناسند، در مقام بندگی و عبودیت او برمی آیند؛ و به واسطه عبادت و بندگی او از عبادت و بندگی غیر او از جمیع ما سوی مُستغنی می گردند.

در اینحال مردی گفت: ای پسر رسول خدا! معرفت خداوند عزوجل چیست؟
حضرت فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمان، امام خود را که واجب است از او اطاعت و پیروی نمایند.»

[بازگشت به فهرست](#)

خطبه سید الشهداء راجع به اصلاح مردم و بیان علت قیام خود

و در آخر خطبه ای که درباره ترک امر به معروف و نهی از منکر، و قیام ظلمه و حکام جائر ایراد نموده اند، و مفصلاً از محرومیت مظلومان و تفرق از حق بیان می فرمایند، و در ضمن اینکه گوشزد می کنند که: **مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ؛** چنین می گویند که:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْخُطَامِ؛ وَلَكِنْ لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْأَعْيُنَ فِي بِلَادِكَ، وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَيُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ. فَإِنْ لَمْ تَنْصُرْنَا² وَتَنْصِفُونَا قَوِي الظَّلْمَةِ عَلَيْنَا، وَعَمَلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ؛ وَحَسَبْنَا اللَّهَ، وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا، وَإِلَيْهِ أُنَبْنَا، وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ.³

«بار پروردگارا! حَقّاً تو می دانی که آنچه از ما تحقق یافته (از میل به قیام و اقدام و امر به معروف و نهی از منکر و نصرت مظلومان و سرکوبی ظالمان) بجهت میل و رغبت رسیدن به سلطنت و قدرت مفاخرت انگیز و مبارات آمیز نبوده است؛ و نه از جهت درخواست زیادیهای اموال و خُطام دنیا!

بلکه به علت آنست که نشانه ها و علامت های دین تو را ببینیم، و در بلاد و شهرهای تو صلاح و اصلاح ظاهر سازیم؛ و تا اینکه ستمدیدگان از بندگان در امن و امان بسر برند، و به واجبات تو و سنت های تو و احکام تو رفتار گردد. پس هان ای مردم! اگر شما ما را یاری ندهید و از در انصاف با ما در نیائید؛ این حاکمان جائر و ستمکار بر شما چیره می گردند، و قوای خود را علیه شما بکار می بندند، و در خاموش نمودن نور پیغمبرتان می کوشند.

و خدا برای ما کافی است، و بر او توکل می نمائیم، و به سوی او باز می گردیم، و به سوی اوست همه بازگشت ها.»

[بازگشت به فهرست](#)

وصیت حضرت به محمد بن حنفیه

و در وقتی که آن حضرت می خواستند از مدینه منوره به مکه مکرمه حرکت کنند، وصیت نامه ای نوشته و آن را به خاتم خود ممهور نمودند؛ و سپس آن را پیچیده و به برادر خود محمد بن حنفیه تسلیم نمودند. و پس از آن با او وداع نموده و در جوف شب سوّم شعبان سنه شصت هجری با جمیع اهل بیت خود به سمت مکه رهسپار شدند. و آن وصیت چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ
بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ. وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ. وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا. وَأَنَّ
اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ. إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْأَعْصَلِ
فِي أُمَّةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرَ بِسِيرِهِ
جَدِّي وَسِيرِهِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ
عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ؛ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ. وَهَذِهِ وَصِيَّتِي إِلَيْكَ يَا
أَخِي؛ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى. وَلَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.⁴

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اینست آن وصیّت که حسین بن علی بن ابی طالب به برادرش: محمد که معروف به ابن حنّیه
است می نماید:

حقاً حسین بن علی گواهی می دهد که هیچ معبودی جز خداوند نیست؛ اوست یگانه که انباز و شریک ندارد. و بدرستی که
محمد صلی الله علیه وآله، بنده او و فرستاده اوست که به حق از جانب حق آمده است. و اینکه بهشت و جهنم حق است،
و ساعت قیامت فرا می رسد و در آن شکی نیست. و اینکه خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند برمی انگیزاند.
من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج؛ و نه از برای استکبار و بلندمنشی، و نه از برای فساد و خرابی، و نه از برای ظلم
و ستم و بیدادگری! بلکه خروج من برای اصلاح امت جدّم محمد صلی الله علیه وآله می باشد. من می خواهم امر به
معروف نمایم، و نهی از منکر کنم؛ و به سیره و سنت جدّم، و آئین و روش پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام رفتار
کنم. پس هر که مرا بپذیرد و به قبول حق قبول کند، پس خداوند سزاوارتر است به حق. و هر که مرا در این امر ردّ کند
و قبول ننماید، پس من صبر و شکیبائی پیشه می گیرم، تا آنکه خداوند میان من و میان این جماعت، حکم به حق فرماید؛
و اوست که از میان حکم کنندگان مورد اختیار است.

و این وصیّت من است به تو ای برادر! و تأیید و توفیق من نیست مگر از جانب خدا؛ بر او توکل کردم، و به سوی او
بازگشت می نمایم. و سلام بر تو و بر هر که از هدایت پیروی نماید. و هیچ جنبش و حرکتی نیست، و هیچ قوه و قدرتی
نیست؛ مگر به خداوند بلند مرتبه و بزرگ.»

بازگشت به فهرست

مواعظ حضرت سید الشهداء در تحریض و تشویق بر کارهای پسندیده

و از جمله خطبه های آن حضرت است که علی بن عیسیٰ اربلی آورده است:

خَطَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! نَافِسُوا فِي الْمَكَارِمِ، وَسَارِعُوا فِي الْمَغَانِمِ، وَلَا تَخْتَسِبُوا
بِمَعْرُوفٍ لَمْ تَعْمَلُوا. وَاكْسِبُوا الْحَمْدَ بِالنُّجْحِ، وَلَا تَكْتَسِبُوا بِالْمَطَلِ دَمًا؛ فَمَهْمَا يَكُنْ لِأَحَدٍ عِنْدَ أَحَدٍ
صَنِيعَةٌ لَهُ رَأَى أَنَّهُ لَا يَقُومُ بِشُكْرِهَا فَاللَّهُ لَهُ بِمُكَافَأَتِهِ؛ فَإِنَّهُ أَجْزَلُ عَطَاءٍ وَأَعْظَمُ أَجْرًا.⁵
وَاعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ؛ فَلَا تَمْلُوا النِّعَمَ فَتَحْوَرَّ نِقْمًا.⁶

وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مُكْسَبٌ حَمْدًا، وَمَعْقَبٌ أَجْرًا. فَلَوْ رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ رَجُلًا رَأَيْتُمُوهُ حَسَنًا جَمِيلًا يَسْرُ النَّاطِرِينَ؛ وَلَوْ رَأَيْتُمُ اللَّوْمَ رَأَيْتُمُوهُ سَمَجًا مُشَوَّهًا تَنْفَرُ مِنْهُ الْقُلُوبُ، وَتَغْضُ دُونَهُ الْأَبْصَارُ.⁷

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ جَادَ سَادَ؛ وَمَنْ بَخَلَ رَذَلَ. وَإِنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أُعْطِيَ مَنْ لَا يَرْجُوهُ. وَإِنَّ أَعْفَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَنْ قُدْرِهِ. وَإِنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ. وَالْأَصُولُ عَلَى مَغَارِسِهَا بِفُرُوعِهَا تَسْمُو؛ فَمَنْ تَعَجَّلَ لِأَخِيهِ خَيْرًا وَجَدَهُ إِذَا قَدِمَ عَلَيْهِ غَدًا. وَمَنْ أَرَادَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالصَّنِيعَةِ إِلَى أَخِيهِ كَافَأَهُ بِهَا فِي وَقْتِ حَاجَتِهِ، وَصَرَفَ عَنْهُ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا مَا هُوَ أَكْثَرُ مِنْهُ. وَمَنْ نَفَسَ كَرْبَهُ مُؤْمِنٍ فَرَجَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَمَنْ أَحْسَنَ أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْهِ؛ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.⁸

«حسین علیه السلام خطبه‌ای انشاء نموده و فرمود:

ای مردم! در صفات حمیده بر یکدیگر افتخار کنید! و بر مکارم اخلاق مباحات نمائید! و در فراگیری از ثمرات با ارزش روحی و معنوی شتاب ورزید! کار نیکی را که در آن سرعت ندارید، به حساب نیابورید! با ظفر و پیروزی در به پایان رساندن کار، ستایش و تمجید برای خود بیافرینید! و با سستی و کندی کسب سرزنش و مذمت نکنید! و بدانید که: در هر شرط و موقعیتی که کسی به دیگری احسان نموده و چنین می‌پندارد که او به شکرش قیام نکرده و به سپاس برنخاسته است، خداوند خودش برای او جزا و پاداش است؛ چون بخشش خداوند فراوان‌تر و سرشارتر، و مزدش بزرگتر است. و بدانید که حوائج مردم به شما از جمله نعمتهای خداوندی است بر شما؛ پس با این نیازمندیها با ملال و خستگی مواجه نشوید تا آن نعمتها به مکافات و انتقام تبدیل نشود.

و بدانید که کارهای خوب و پسندیده، ستایش و آفرین را در بر دارد، و اجر و پاداش نیک را به دنبال می‌کشد. و اگر شما خوبی و پسندیدگی را به صورتی مجسم می‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردی زیبا و نیکوروی و جمیل المنظر می‌یافتید، که برای نظاره کنندگان بهجت‌بخش و مسرت‌آمیز بود. و اگر شما زشتی و نکوهیدگی را به صورتی مجسم می‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردی زشت و کریه‌المنظر می‌یافتید که دل‌ها از او می‌رمید، و در برابر آن چشم‌ها و نگاه‌ها به زیر می‌آمد.

ای مردم! کسی که بخشش کند سرور و بزرگ می‌شود؛ و کسی که بخل ورزد به پستی می‌گراید. و سخی‌ترین مردم آنکس است که ببخشد به کسی که در او امید تلافی و پاداش ندارد. و باگذشت‌ترین مردم کسی است که با وجود قدرت و توانائی عفو پیشه گیرد. و پیوند کننده‌ترین مردم کسی است که با افرادی که با او بریده‌اند بپیوندد.

تنه درختان و غیرها با وجود اتکای آنها به ریشه‌های خود، به واسطه شاخه‌ها بالا می‌روند و رشد می‌کنند و بهره می‌دهند. پس هر کس برای رسانیدن خیری به برادرش شتاب ورزد؛ شاخه‌ای از درخت معنویت آفریده؛ فردا که بر آن وارد می‌شود آن خیر را خواهد یافت.

و کسی که در احسانی که به برادرش کرده است خدا را در نظر داشته و برای رضای او انجام داده است، خداوند در وقت نیازمندی او، آن خیر را به او می‌رساند؛ و بیشتر از آن مقدار، از بلاهای دنیا را از او می‌گرداند و دور می‌کند. و کسی که غم و اندوه مؤمنی را بزدايد، خداوند غم و غصه‌های دنیا و آخرت را از او می‌گرداند. و کسی که نیکویی کند، خداوند به او نیکویی می‌کند. و البته خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

[بازگشت به فهرست](#)

موعظه حضرت به مرد گناهکار

و از جمله مواعظ آن حضرت است:

رُويَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ جَاءَهُ رَجُلٌ وَقَالَ: أَنَا رَجُلٌ عَاصٍ، وَلَا أَصْبِرُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ؛ فَعَظَنِي بِمَوْعِظَتِهِ!

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفْعَلْ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ؛ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

فَأَوَّلُ ذَلِكَ: لَا تَأْكُلْ رِزْقَ اللَّهِ، وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

وَالثَّانِي: أَخْرِجْ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ؛ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

وَالثَّلَاثُ: اطْلُبْ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ، وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

وَالرَّابِعُ: إِذَا جَاءَ مَلِكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعْهُ عَنِ نَفْسِكَ، وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

وَالْخَامِسُ: إِذَا أُدْخِلَكَ مَالِكُ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ، وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ!²

«روایت شده است که مردی به نزد حضرت حسین بن علیّ علیهما السلام آمد و گفت: من مردی هستم اهل گناه، و توانائی شکیبائی گذشت از معصیت را ندارم؛ پس شما مرا موعظه‌ای بنمائید!

حضرت در پاسخ او فرمودند: پنج کار بجای بیاور، و سپس هر گناهی بخواهی بکن!

اول آنکه: از روزی خدا مخور، و هر گناهی بخواهی بکن!

دوم آنکه: از تحت قیومیت و ولایت خدا خارج شو، و هر گناهی بخواهی بکن!

سوم آنکه: برای گناه جائی را بطلب که خدا در آن ترا نبیند، و هر گناهی بخواهی بکن!

چهارم آنکه: چون ملک الموت برای گرفتن جان تو آید او را از خود دور گردان، و هر گناهی بخواهی بکن!

پنجم آنکه: چون فرشته پاسدار دوزخ بخواهد ترا در آتش بیفکند تو در آتش داخل مشو، و هر گناهی بخواهی بکن!

[بازگشت به فهرست](#)

نامه حضرت درباره خیر دنیا و آخرت

و نیز از حضرت صادق علیه السلام وارد است که فرمود:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ:

يَا سَيِّدِي! أَخْبِرْنِي بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ!

فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنْ مَنْ طَلَبَ رِضَا اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ

أُمُورَ النَّاسِ؛ وَمَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ؛ وَالسَّلَامُ.¹⁰

«روایت کرد برای من پدرم، از پدرش - که بر آن دو سلام باد - که مردی از اهل کوفه، نامه‌ای به محضر حضرت

حسین بن علیّ نوشت بدین مضمون: ای سید من و آقای من! مرا خبر ده که خیر دنیا و آخرت چیست؟

حضرت برای او چنین نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، کسیکه رضای خدا را طلب کند، گرچه همراه با ناراحتی

و غضب مردم باشد، خداوند او را از امور مردم کفایت می‌کند. و کسیکه رضا و پسند مردم را طلب کند به غضب و سخط

خداوند، خداوند امور او را به مردم می‌سپارد؛ والسلام.»

[بازگشت به فهرست](#)

پند و اندرزهای امام حسین علیه السلام درباره: علم، تجربه، شرافت، قناعت، دوستی، تدبیر و مظلوم

و نیز از کتاب «اعلام الدین» روایتست که:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دِرَاسَةُ الْعِلْمِ لِقَاحُ الْمَعْرِفَةِ. وَ طُولُ التَّجَارِبِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ. وَالشَّرَفُ التَّقْوَى. وَالْقُنُوعُ رَاحَةُ الْأَبْدَانِ. وَمَنْ أَحَبَّكَ نَهَاكَ؛ وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَعْرَاكَ. ¹¹

«حضرت سید الشهداء علیه السلام چنین فرمود: تدریس و تدرّس علم، پیوند معرفت است، و درازای مدّت تجربه موجب زیادی عقل است. و شرف انسان تقوای اوست. و قناعت پیشگی، راحت بدن است. و کسیکه تو را دوست دارد از ناشایستگی تو را منع می‌کند؛ و کسیکه تو را دشمن دارد تو را بکار زشت ترغیب می‌نماید.»
و نیز از مواعظ آن حضرت است که:

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ؛ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُسِيءُ وَلَا يَعْتَدِرُ، وَالْمُنَافِقُ كُلَّ يَوْمٍ يُسِيءُ وَيَعْتَدِرُ. ¹²

«و حضرت فرمودند: بپرهیز از انجام کاری که موجب پوزش و عذرخواهی تو گردد؛ مؤمن کسی است که بدی نمی‌کند و عذرخواهی نیز نمی‌نماید، و اما منافق کسی است که هر روز بدی می‌کند و سپس پوزش می‌طلبد.»
و نیز از مواعظ آن حضرت است که:

وَقَالَ لِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: أَيُّ بَنِي إِيَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ. ¹³

«و به فرزندش حضرت سجّاد، علی بن الحسین علیهما السلام چنین پند می‌دهد: ای نور دیده من! بپرهیز از ستم بر کسیکه غیر از خداوند جلّ و عزّ یار و یاورى ندارد.»

[بازگشت به فهرست](#)

خطبه حضرت در منی و دعوت از اصحاب برای تبلیغ ولایت

چون حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در سنه 49 هجری به زهر معاویه توسط جُده، دختر آشعث بن قیس که زوجه آنحضرت بود مسموم شده و به شهادت رسیدند ¹⁴، پیوسته فتنه و بلاء بالا می‌رفت و شدّت امر بر شیعه بیشتر می‌شد؛ به طوری که در هیچ نقطه از اقطار اسلامی یک ولیّ خدا نبود مگر آنکه بر خون خود ترسان و هراسان بود، و طرید و شرید و منفور بود؛ و به عکس دشمنان خدا ظاهر و بدون پیرایه و حجاب علناً به بدعت و ضلالت خود مباهات می‌کردند. یک سال ¹⁵ قبل از آنکه معاویه بمیرد، حضرت حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام عازم حجّ بیت الله الحرام شدند، و با آنحضرت عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس همراه بودند.

حسین علیه السلام تمام بنی‌هاشم را از مردان و زنان، و موالیان آنها را (غلامان و پسرخواندگان و هم پیمانان و غیرهم) و نیز از انصار، آن افرادی را که آنحضرت می‌شناخت، و همچنین اهل بیت خود را جمع کرد. و پس از آن رسولانی را اعزام کرد و به آنها دستور داد که: یک نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را که معروف به زهد و صلاح و عبادت است فرو مگذارید مگر آنکه همه آنها را نزد من در سرزمین منی گرد آورید.

در سرزمین منی در خیمه بزرگ و افراشته آنحضرت، بیش از هفتصد نفر مرد مجتمع شدند که همه از تابعین بودند، و قریب دویست نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودند.

فَقَامَ فِيهِمْ خُطِيبًا، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَبِشَيْعَتِنَا مَا قَدَرْنَا أَيُّتُمْ وَعَلِمْتُمْ وَشَهِدْتُمْ! فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْءٍ؛ فَإِنْ صَدَقْتُمْ فَصَدِّقُونِي، وَإِنْ كَذَبْتُمْ فَكُذِّبُونِي! وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَبِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَقَرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ، لَمَّا سَيَّرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَوَصَفْتُمْ مَقَالَتِي، وَدَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ

فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قَبَائِلِكُمْ مَنْ ءَامَنَتْكُمْ مِنَ النَّاسِ (وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بَعْدَ قَوْلِهِ فَكَذَّبُونِي: اسْمَعُوا مَقَالَتِي
وَاطَّيْبُوا قَوْلِي، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَقَبَائِلِكُمْ؛ فَمَنْ ءَامَنَتْكُمْ مِنَ النَّاسِ) وَوَثَّقْتُمْ بِهِ، فَادْعُوهُمْ إِلَى مَا
تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنَا؛ فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَيَذْهَبَ الْحَقُّ وَيُغْلَبَ؛ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ. وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا تَلَاهُ وَفَسَّرَهُ، وَلَا شَيْئًا مِمَّا قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي أَبِيهِ وَأَخِيهِ وَأُمَّهِ وَفِي نَفْسِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا رَوَاهُ. وَكُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ
أَصْحَابُهُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ! وَقَدْ سَمِعْنَا وَشَهِدْنَا؛ وَيَقُولُ التَّابِعِيُّ: اللَّهُمَّ قَدْ حَدَّثَنِي بِهِ مَنْ أَصَدَّقَهُ وَأَعْتَمَنَهُ مِنَ
الصَّحَابَةِ. فَقَالَ: أَنْشِدْكُمْ اللَّهَ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثْقُونَ بِهِ وَبَدِينِهِ!

قَالَ سُلَيْمٌ: فَكَانَ فِيمَا نَاشَدَهُمُ الْحُسَيْنُ وَذَكَرَهُمْ أَنْ قَالَ:

أَنْشِدْكُمْ اللَّهَ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ آخَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حِينَ
ءَاخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَآخَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ وَقَالَ: أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟
قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

قَالَ: أَنْشِدْكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى لَهُ
بِالْوِلَايَةِ، وَقَالَ: لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؟!

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

قَالَ: أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةِ خُطْبَتِهَا: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ
التَّقْلِينَ: كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؟!

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

و بعد از فقرات بسیاری از مناشده، که در ضمن این مناشده آنحضرت بیان کرده است می گوید:

ثُمَّ نَاشَدَهُمْ أَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ يَقُولُ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلِيًّا فَقَدْ كَذَبَ؛ لَيْسَ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ
عَلِيًّا. فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ؛ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ
أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ؛ وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ؟!

فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ! قَدْ سَمِعْنَا. وَتَفَرَّقُوا عَلَى ذَلِكَ. ¹⁶

«حسین علیه السلام در میان آن حضار برای خواندن خطبه به پا خاست و حمد و ثنای خدا را بجای آورد، و پس از آن
گفت: این مرد جبّار متکبر متجاوز¹⁷ با ما و با شیعیان ما، آن گونه رفتار کرد که شما همه دیدید و دانستید و شاهد بودید!
من می خواهم از شما چیزی بپرسم؛ اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید!

و از شما به حقی که خدا بر شما دارد، و به حقی که رسول خدا بر شما دارد، و به خویشاوندی من که با پیامبر شما دارم؛
از شما می خواهم که عین این مجلس و مقام مرا در اینجا به شهرهای خود ببرید و بازگو کنید؛ به قبائل و عشائر خود؛
آنان که مورد امانت و وثوق شما هستند و از این جهت نگران نیستید! و این سخنان مرا برای آنها توضیح دهید! و همه
شما آنها را دعوت کنید، و بدین امر ولایت فرا خوانید!

(و در روایت دیگر بعد از آنکه گفت: و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید، چنین گفت: شما گفتار مرا بشنوید، و سخن مرا
بنویسید؛ و پس از آن به شهرها و قبیله های خود برگردید، و هر کدام از مردم را که مورد امانت شما باشند) و به آنها

و ثوق داشتید، آنها را به آنچه از حقّ ما می‌دانید بخوانید و دعوت کنید؛ زیرا من نگران آن هستم که این امر، محو و نابود شود و حقّ از بین برود و مغلوب باطل گردد. و خداوند تمام کننده نورش می‌باشد و اگر چه کافرین کراهت داشته باشند. حسین علیه السّلام در این خطبه از بازگو کردن مطالبی که خداوند در قرآن مجید درباره آنان فرموده است فروگذار نکرد مگر آنکه همه را بیان کرد و تفسیر نمود. و از بیان چیزی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم درباره پدرش و برادرش و مادرش و درباره خودش و اهل بیتش فرموده بود فروگذار نکرد مگر آنکه آنها را روایت نمود، و درباره هر فقره از فقراتی که بیان می‌نمود اصحاب پیامبر می‌گفتند: اللَّهُمَّ نَعْمَ! بارپروردگارا! همینطور است که حسین می‌گوید. ما اینها را از رسول خدا شنیدیم و بر آنها حاضر و ناظر بودیم. و هر یک از تابعین می‌گفتند: بار پروردگارا! این مطلب را آن صحابه‌ای که به آنها وثوق داشتیم و مورد امانت ما بودند برای ما بیان کرده‌اند.

و حسین بن علیّ می‌گفت: من با سوگند به خدا از شما می‌خواهم که: این مطالب را برای کسانی که به آنها و به دین آنها وثوق دارید بازگو کنید!

سُلیم می‌گوید: و از جمله مطالبی که حسین علیه السّلام درباره آن، مناشده و احتجاج نمود و آنها را یادآور شد این بود که گفت:

من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: ای می‌دانید که علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام برادر رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم بود؟ در وقتی که رسول خدا بین اصحاب خود عقد اخوّت برقرار کرد، او را برادر خود قرار داد و به او گفت: تو برادر من هستی، و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت؟ گفتند: بار پروردگارا! آری!

من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: ای می‌دانید که رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم او (امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب پدرم) را در روز غدیر خمّ نصب نمود، و ندای ولایت او را در داد و گفت: واجب است که حضار، این مطالب را برای غائبین بازگو کنند؟ گفتند: بار پروردگارا! آری!

من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: ای می‌دانید که: رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم در آخرین خطبه‌ای که ایراد نمود گفت: من دو چیز نفیس و گران قیمت در میان شما گذاردم، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من؛ به آنها تمسّک کنید گمراه نمی‌شوید؟! گفتند: بار پروردگارا! آری!

و غیر از این چند فقره از مناشده، آنحضرت مناشده‌های دیگری را نیز ذکر کرده‌اند و در پایان می‌گویند:

با سوگند به خدا می‌پرسم: ای کسی از رسول خدا شنیده است که می‌گفت: هر کس بپندارد که مرا دوست دارد و علیّ را مبعوض دارد، دروغ می‌گوید؛ نمی‌تواند مرا دوست داشته باشد، و علیّ را مبعوض دارد. و یک نفر از حضار به رسول خدا گفت: ای رسول خدا: چگونه این تلازم است؟ رسول خدا گفت: به علّت اینکه علیّ از من است و من از علیّ هستم. کسی که علیّ را دوست بدارد مرا دوست داشته است، و کسی که مرا دوست داشته است خدا را دوست داشته است. و کسی که بغض علیّ را داشته باشد بغض مرا داشته است، و کسی که بغض مرا داشته است بغض خدا را داشته است؟

همه گفتند: بار پروردگارا! آری ما شنیدیم. و بر اساس همین پیمان (پیمانی که حسین از مردم گرفت که در شهرها و قبائل خود این مطالب را به مردم مورد وثوق برسانند) مردم متفرّق شدند.

[بازگشت به فهرست](#)

خطبه حضرت در مکه مکرمه در حین اراده خروج به کربلا

وَ رَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيبًا، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ. خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَى. وَمَا أَوْلَهْنِي إِلَى أَسْلَافِي إِسْتِيْقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ. وَخَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ؛ كَأَنِّي بَأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا

عُسْلَانُ الْفُلُوتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ؛ فَيَمْلَأَنَّ مَنِيَّ أُكْرَاشًا جُوفًا، وَأَجْرِبَهُ سُعْبًا. لَا مَحِيصَ عَن يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ. رِضَا اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ نَصَبْرٌ عَلَى بَلَاءِهِ، وَيُوقِنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ. لَنْ تَشُدَّ عَن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَالِهِ لُحْمَتُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ، وَيُنَجِّزُ لَهُمْ وَعَدَّهُ. مَنْ كَانَ فِينَا بَادِلًا مَهْجَتَهُ، وَمَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. ¹⁸

«و روایت شده است که چون حضرت سید الشهداء علیه السلام، آهنگ خروج به سوی عراق را نمودند در مکه مکرمه برای ایراد خطبه ایستاده و چنین گفتند:

حمد و سپاس سزاوار خداست. آنچه را که خدا بخواهد خواهد شد. و قوه و قدرتی نیست مگر بخدا. و درود بر رسول و فرستاده او باد.

مرگ بر فرزندان آدم به مثابه گردنبرد بر گردن دختر جوان کشیده و بسته شده است. و چه بسیار در آرزو و اشتیاق ملاقات و دیدار رفتگان از خاندان خود هستیم، همانند اشتیاقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت. و برای من جائی معین و انتخاب شده است که باید پیکر من در آنجا بیفتد، و من باید به آنجا برسم. گویا من می‌بینم که بند بند مرا گرگان بیابان بین نواویس و کربلا از هم جدا می‌سازند، و از من شکمبه‌های تهی خود را پر می‌کنند و انبانهای گرسنه خود را سرشار می‌نمایند. فرارگاهی نیست از روزیکه در قلم تقدیر گذشته است. رضای خدا رضای ما اهل بیت است؛ بر امتحانات و بلاهای او شکیبائی می‌نمائیم، و او اجر و مزد شکیبایان را بطور اتم و اکمل به ما عنایت خواهد نمود. از رسول خدا، قرابتش که به منزله پود جامه با اصل و ریشه آن حضرت بستگی دارد جدا نمی‌شود. و در بهشت برین گرداگرد او جمع می‌شوند، و بدانها چشم رسول خدا تر و تازه می‌گردد، و برای آنها وعده رسول خدا تحقق می‌پذیرد. (وعده‌ای که خداوند به رسول خدا داده است برای اقربایش منجز و محقق می‌گردد).

پس کسیکه در میان ماست، و حاضر است جان خود را ایثار کند، و خون دل خود را فدا کند، و برای لقای خدا نفس خود را آماده نموده است؛ با ما کوچ کند که من در صبحگاهان عازم رحیل هستیم؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.**»

بازگشت به فهرست

اشعار حضرت در جواب سوال فرزاد در مورد حرکت به سوی کوفه

و چون آن حضرت به صوب کوفه کوچ می‌فرمود، فرزدق بن غالب که از شعرای نامی آن عصر بود، با آن حضرت در راه برخورد نموده و در ضمن ملاقات معروض داشت: ای پسر رسول خدا! چگونه به اهل کوفه اعتماد می‌نمائی؛ و اینان همانهایی هستند که پسر عمویت مسلم بن عقیل و پیروان او را کشتند!؟

حضرت برای مسلم طلب رحمت نمودند و فرمودند: مسلم به سوی روح خدا و رضوان خدا رهسپار شد. آنچه بر عهده داشت انجام داد؛ و آنچه ما بر عهده داریم هنوز بر ذمه ماست. و این اشعار را انشاد فرمود:

| | |
|--|---|
| وَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً | فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ |
| وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَبَتْ | فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ |
| وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مَقْدَرًا | فَقَلَّه حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ |
| وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا | فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ ¹⁹ |

«و اگر چنین است که دنیا نفیس به شمار می‌آید، پس باید دانست که آخرت که خانه ثواب و مُزد الهی است، بس بلندپایه‌تر و شریف‌تر است.

و اگر چنین است که بدن‌های آدمیان برای مرگ آفریده و انشاء شده است، پس باید دانست که کشته شدن با شمشیر در راه خدا بسی برتر است.

و اگر چنین است که روزیهای خلائق به مقدار معین تقسیم گردیده‌است، پس باید دانست که کمتر حریص بودن مردم در کسب روزی، جمیل‌تر و نیکوتر است.

و اگر چنین است که نتیجه اندوختن اموال، ترک نمودن آنهاست، پس چیزی که متروک خواهد شد چه ارزشی دارد که آدمی بدان بخل ورزد.»

و بسیاری از ارباب مقاتل گفته‌اند که چون آن حضرت در روز عاشورا رَجَز می‌خواند و شمشیر می‌زد، در ضمن رَجَز خود بدین اشعار تکیه می‌جست؛ مانند محدث‌قَمّی در «نفس المهموم» و شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع المودّه».²⁰

بازگشت به فهرست

مذمت اهل دنیا

قَالَ الْفَرَزْدَقُ: لَقِينِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُنْصَرَفِي مِنَ الْكُوفَةِ. فَقَالَ: مَا وَرَاكَ يَا أَبَا فِرَاسٍ؟!

قُلْتُ: أَصْدُقُكَ؟! قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّدَقُ أُرِيدُ!

قُلْتُ: أَمَّا الْقُلُوبُ فَمَعَكَ، وَأَمَّا السُّيُوفُ فَمَعَ بَنِي أُمِّيَّةٍ؛ وَالنَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

قَالَ: مَا أَرَاكَ إِلَّا صَدَقْتَ! النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعُو عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.

«فرزدق می‌گوید: چون از درنگ در کوفه انصراف پیدا کرده، باز می‌گشتم، حسین علیه السلام مرا در راه دیدار کرد و گفت: ای ابوفراس! پشت سرت چه خبر بود؟

گفتم: راستش را به تو بگویم؟! فرمود: آری، من راستش را می‌خواهم! گفتم: دل‌های کوفیان همه با توست؛ ولیکن شمشیرهایشان همه بر کمک و مساعدت بنی امیه است؛ و یاری و نصرت هم از جانب خداست! فرمود: آری! این سخنی است که تو از روی صدق و راستی گفتی! مردم همگی بردگان و بندگان مال دنیا هستند؛ و تلفظ به دینداری فقط کلام لغو و بی‌محتوایی است که بر سر زبان‌هایشان جاری است. پاسداری از دینشان فقط در محدوده‌ای است که در پرتو آن، معیشت‌های فراوان به دست آورند؛ و چون با غربال امتحان و ابتلاء آزمایش شوند معلوم می‌شود که دینداران واقعی چه بسیار اندکند.»

باورقی

¹-آیه 73، از سوره 21: الانبیاء

²-«نهج البلاغه» خطبة 231؛ و از شرح عبده، طبع مصر: ج 1، ص 462

³-«نهج البلاغه» خطبة 231؛ و از شرح عبده، طبع مصر: ج 1، ص 461.

¹ این سخن حضرت را در «ملحقات إحقاق الحق» ص 594 از ج 11، از علامه شهیر به ابن حسویه در کتاب «در بحر المناقب» ص 128، مخطوط از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حسین بن علی علیه السلام برای ایراد خطبه بسوی اصحابشان خارج شدند و چنین فرمودند.

² در طبع اول «لمعات الحسین» علیه السلام که گراور عین خط حقیق بود، طبق نسخه وحیده نزد حقیق از کتاب «تحف العقول» که طبع مکتبه صدوق با تصحیح دانشمند محترم جناب آقای حاج علی اکبر غفاری آمد الله فی عمره الشریف بود، این کلمه بصورت فائکم تنصرونا ضبط شده بود، و ما هم به همان نهج آورده و ترجمه نمودیم؛ ولی همانطور که پیداست معنی سلیس نیست و دارای تعقید معنوی و نیاز به تقدیر حذف دارد تا با مراد سازگار آید. پس از طبع کتاب باز به چند نسخه خطی مراجعه شد، در آنها هم با همین عبارت: فائکم تنصرونا بود. و از طرفی چون جناب مصحح گرامی، با حقیق سابقه دوستی و آشنائی داشتند و حقیق پشتکار ایشان را در مراجعه به مصادر و دقت تصحیح می‌دانستم برای رفع محذور و توضیح مطلب به ایشان ارجاع شد.

در پاسخ چنین فرموده بودند: ما در حین طبع کتاب «تحف العقول» به چندین مصدر خطی مراجعه نمودیم، در همه آنها فائکم تنصرونا بود، و چون خود ما هم معنی را غیر سلیس یافتیم و از طرفی تصرف در عبارت صاحب کتاب غلط است، لهذا با همین لفظ طبع نمودیم. سپس بطور قطع و یقین از شواهد و قرائن معلوم شد که: اصل عبارت فائکم تنصرونا بوده است، بعداً نسخه نویسان نون را به لام متصل نموده، فائکم تنصرونا نوشته‌اند؛ و چون اینگونه کتابت معهود نبوده است نسخه نویسان بعدی تصور کرده‌اند در اصل فائکم تنصرونا بوده است، لهذا سرکشی بر روی لام قرار داده و آنرا بصورت کاف در آورده‌اند؛ و بدین ترتیب در سیر تحریفات و تصحیفات کتابتی اینگونه تغییر حاصل شده است. بنابراین عبارت اصل بدون تردید فائکم تنصرونا می‌باشد -
انتهی پیام جناب آقای غفاری.

و چون این پاسخ مورد قبول و امضای حقیق واقع شد، در طبع مجدد آن که به شکل حروفی تحقّق یافت بصورت فائکم تنصرونا ضبط و به همینگونه ترجمه شده است.

³ «تحف العقول» ص 239، از طبع حروفی

⁴ این وصیّت را محدث قمی در «نفس المهموم» ص 45، از علامه مجلسی در «بحار الانوار» از محمد بن ابی طالب موسوی آورده. و نیز در «ملحقات إحقاق الحق» ج 11، ص 602، از خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین» ج 1، ص 188 طبع نجف آورده است. و در «مقتل علامه خوارزمی» ج 1، ص 188 موجود است.

⁵ از کلمه مَهْمَا یَکُنْ تا اینجا را حاجی نوری (فدّه) در «مستدرک الوسائل» ج 2، ص 396، در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، حدیث شماره 6، از «کشف الغمّه» نقل کرده است.

⁶ از کلمه وَاَعْلَمُوا تا اینجا را از «کشف الغمّه» با عبارت فَتَحَوَّلَ یَقَمًا، و از «بحار الانوار» از «اعلام الدین» دیلمی با عبارت فَتَحَوَّلَ إِلَی غَیْرکُمْ، مرحوم نوری در «مستدرک» ج 2، ص 399، به شماره 1 در باب وجوب حسن جواب النعم بالشکر و أداء الحقوق، از کتاب امر به معروف نقل نموده است.

⁷ از کلمه وَاَعْلَمُوا تا اینجا را در «مستدرک» ج 2، ص 394، به شماره 18 در باب استحباب معروف و کراهت ترک آن از کتاب امر به معروف، حاجی نوری (فدّه) از «بحار الانوار» از «اعلام الدین» دیلمی نقل کرده است با دو کلمه زیاده بر آن: اول اینکه پس از یَسِّرُ النَّاطِرِينَ، عبارت و یَفُوقُ الْعَالَمِينَ را آورده است. دوم اینکه پس از کلمه سَمِجًا، قَبِيحًا را اضافه نموده است. (برای بازگشت به متن بر روی عدد پاورقی کلیک کنید.)

⁸ «کشف الغمّه» طبع سنگی، ص 184

⁹ در «بحار الانوار» طبع حروفی اسلامیّه ج 78، ص 126، از «جامع الاخبار» روایت کرده است؛ ولیکن در «جامع الاخبار» در فصل 89، در ص 152 طبع مصطفوی این روایت را از حضرت علیّین الحسین علیهما السلام روایت کرده است.

¹⁰ این روایت در کتاب «اختصاص» شیخ مفید در ص 225، از طبع حروفی وارد است، و مجلسی رضوان الله علیه در جلد دهم «بحار» کمپانی در احوالات حضرت سید الشهداء علیه السلام (ج 78، ص 126 از طبع حروفی) و در جلد پانزدهم کمپانی در باب اداء فرائض و اجتناب از محارم نقل کرده است.

¹¹ این روایت را مجلسی در «بحار الانوار» ج 78 از طبع حروفی ص 128، از کتاب «اعلام الدین» آورده است.

¹² «تحف العقول» ص 248؛ و «بحار الانوار» جلد 78، ص 120، از «تحف العقول»

¹³ «تحف العقول» ص 246 از طبع حروفی؛ و «بحار الانوار» ج 78، ص 118 از طبع حروفی

¹⁴ ابن اثیر جزری در «الکامل فی التّاریخ» ج 3، ص 460 در حوادث سال چهل و نهم هجری آورده است که: در این سال حسن بن علی علیه السلام وفات یافتند، و جُعه دختر أشعث بن قیس کندی او را زهر داد.

¹⁵ و در بعضی از نسخ وارد است: دو سال.

¹⁶ «کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی» از ص 206 تا ص 209

¹⁷ مقصود، معاویه بن اَبی سفیان است.

¹⁸ چون در این خطبه شریفه لغاتی استعمال شده است که در ضبط مختلف می باشد، حقیر بعضی از لغات را به طریق صحیح و با معنای مناسب ذکر می کنم:

قِلَادَه: گردنبند. قَتَه: دختر جوان. خَبْر، مجهول باب تفعیل: اختیار و انتخاب گردیده شده است. عُسْلَان به ضمّ فاء الفعل، جمع عاسل به معنای گرگ است؛ چون راکب و رُکبان و فارس و فُرسان. اُکْرَاش: جمع کِرْش به معنای شکمبه گوسفند و سائر حیوانات. جُوف: جمع جَوَفَاء به معنای توخالی است. مثل حُمُر و حَمراء، و صُفُر و صفراء. اُجْرِبَه: جمع جِرَاب به معنای انبان است؛ مثل اَنْظَمَه و نظام. و سَغْب: جمع اُسْغَب به معنای گرسنه، مثل حُمُر و اَحْمَر. لُحْمَه: بالضم، بود جامه در مقابل تار، و کنایه از قرابت است. حظیره: به معنای مکان محدود و محصور به دیوار است، و حظیره القدس به معنای بهشت است.

این خطبه در بسیاری از کتب نقل شده است؛ از جمله «لهوف» ص 53، و کتاب «نفس المهموم» ص 100، و در «مقتل خوارزمی» ج 2، ص 5 و 6؛ ولیکن در آن و ما اُولَعْنِي اِلَيَّ اَسْلَافِي وارد است، و نیز کَأَنِّي اَنْظُرُ اِلَيَّ اَوْصَالِي تُقَطِّعُهَا وُحُوشُ اَلْقَلَوَاتِ غُبْرًا و عَفْرًا وارد است، و از جمله لَنْتَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ لُحْمَتَهُ تا آخر در این نقل وارد نیست. و در «کشف الغمه» ص 184 طبق عبارات «لهوف» نیز وارد است، و در «ملحقات إحقاق الحق» ص 598، ج 11 از «مقتل خوارزمی» تا جمله وَ يَنْجَزُ لَهُمْ وَعَدَهُ روایت کرده است، و نیز از علامه مدوخ در کتاب «العدل الشّاهد» ص 95، طبق همان عبارات «لهوف» آورده است.

¹⁹ «کشف الغمه» ص 183 و 184

²⁰ «نفس المهموم» ص 219، و «ملحقات إحقاق الحق» ج 11، ص 647، از «ینابیع المودّه» ص 346 و 347؛ و مرحوم محدّث

قمی فرموده است که محمد بن اَبی طالب گفته است: اَبوعلي سلامي در تاریخ خود ذکر کرده است که این اشعار از حضرت امام حسین علیه السلام است و هیچکس را توان آن نیست که مانند آن

سراید.

خطبه حضرت در وقت ممانعت خُر

و چون حرّ بن یزید ریاحی از حرکت آن حضرت به کوفه و یا مراجعت به مدینه بشدّت منع کرد، آن حضرت در ذی حَسَمِ بپاخاست، و طبق روایت طبری در «تاریخ» از عقبه بن ابی العیزاز:

فَحَمَدَ اللّٰهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ؛ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ. وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ خَدَاءً، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابُهُ كَصُبَابِهِ الْأَنْعَاءِ، وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى عَنْهُ؟! لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا؛ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.²¹

«پس حمد خداوند را بجای آورد و ثنای او بگفت، و سپس فرمود:

اما بعد، این شدّت و بلائی که بر ما فرود آمده است، شما در مرأی و مسمع خود می بینید؛ دنیا و جریان امور روزگار واژگونه شده و چهره زشت و کریه خود را نشان داده است. نیکوئیهای دنیا همه پشت کرده اند، و دنیا بر همین روش شتابان می گذرد؛ و چیزی از آن نمانده است مگر اندکی که مانند قطرات آب در ته ظرف جمع شود؛ یا زندگی پست و ناچیزی که چون چراگاه درو شده، خراب و درهم باشد. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود؟! و از باطل جلوگیری به عمل نمی آید؟! و در این صورت حتماً باید مؤمن حق جو، طالب دیدار خدا و لقای حق بوده باشد. من مرگ را جز سعادت نمی بینم، و زندگی با ستمکاران را جز ملالت و خستگی و کسالت نمی نگرم.»

در کتاب «تحف العقول» پس از ذکر این جملات از خطبه، این جمله را نیز افزوده است که حضرت فرمودند:

إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا، وَالَّذِينَ لَعَقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.²²

«مردم بندگان دنیا هستند، و دین چون آب دهانیست که بر روی زبانهای آنان جاری است، و تا جائیکه معیشت های آنان فراوان است، متعهد و حافظ دین هستند؛ اما زمانی که به بلایا و مشکلات آزمایش شوند، دینداران حقیقی به شماره اندک خواهند بود.»

و در این حال زُهَیْر بن الْقَیْن و نَافِع بن هِلَال و بُرَیْر بن خُصَیْر هر یک جداگانه برخاستند و مراتب تأیید و تثبیت خود را به آن حضرت ابراز داشتند.

بازگشت به فهرست

گفتار حضرت در پاسخ تهدید خُر و بیان آمادگی برای شهادت

حرّ بن یزید با آن حضرت همراه بود؛ و در راه و حرکت جدا نمی شد و می گفت:

ای حسین! من با این گفتارم خدا را درباره خودت به یادت می آورم، که من گواهی می دهم که اگر جنگ کنی کشته خواهی شد!

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَيْسَ الْمَوْتُ تَخَوُّفِي؟! وَهَلْ يَعْذُو بِكُمْ الْخَطْبُ إِذْ تَقْتُلُونِي؟! وَ سَأَقُولُ كَمَا قَالَ أَخُو الْأَوْسِ لِابْنِ عَمِّهِ وَهُوَ يُرِيدُ نُصْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فَخَوْفُهُ ابْنُ عَمِّهِ وَقَالَ: أَيْنَ تَذْهَبُ؟ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ:

سَأَمُضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَيَّ الْفَتَى إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا

وَ وَاسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَ فَارَقَ مَثْبُورًا وَخَالَفَ مُجْرِمًا

فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أُنْذَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُرْغَمَ²³

«حضرت در پاسخ حرّ فرمود: ای از مرگ مرا می ترسانی؟! وای اگر مرا بکشید دیگر مشکل شما حلّ می شود؟!²⁴

من همان کلامی را می‌گویم که برادر اوسی ما به پسر عموی خود گفت در وقتی که می‌خواست برای نصرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برود؛ و پسر عمویش او را می‌ترسانید و می‌گفت: کجا می‌روی؟ تو حتماً کشته خواهی شد! او در جواب گفت: من حتماً می‌روم و جوانمرد را از مرگ ننگ و عاری نیست؛ اگر عملش برای حق باشد و از روی حال تسلیم و رضا مجاهدت کند. و با بذل جان و نفس خود با مردمان صالح و نیکوکار مواسات کند؛ و از مردم مَطْرود و ملعون جدا شود، و با مجرم و گناهکار، طریق ستیز و مخالفت پیشه سازد. پس اگر من زنده بمانم پشیمان نگشته‌ام؛ و اگر بمیرم مردم مرا ملامت نکنند، و این خواری و ذلت برای تو بس است که زنده بمانی، و مورد ظلم و تعدی و تجاوز قرار گیری و نتوانی از حق خود دفاع کنی!»

و شاید آن کلمات دُرِّبار که علامه معاصر توفیق أبوعلم در کتاب خود موسوم به «أهل البيت» آورده است، پاسخ حضرت سیدالشهداء علیه السلام در همین جا به خُر بن یزید ریاحی بوده است؛ آنجا که فرماید:

لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ. مَا أَهْوَنَ الْمَوْتُ عَلَى سَبِيلِ نَيْلِ الْعِزِّ وَإِحْيَاءِ الْحَقِّ. لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَوَهُ خَالِدَهُ؛ وَلَيْسَتْ الْحَيَوَةُ مَعَ الذُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَوَةَ مَعَهُ. أَفَبِالْمَوْتِ تَخَوَّفُنِي؟! هَيْهَاتَ؛ طَاشَ سَهْمُكَ، وَخَابَ ظَنُّكَ! لَسْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ. إِنَّ نَفْسِي لَا كَبْرُ مِنْ ذَلِكَ، وَهَمَّتِي لَا عُلَى مِنْ أَنْ أَحْمَلَ الضَّيْمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ؛ وَهَلْ تُقَدِّرُونَ عَلَيَّ أَكْثَرَ مِنْ قَتْلِي؟! مَرَحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ! وَلَكِنَّكُمْ لَا تُقَدِّرُونَ عَلَيَّ هَدْمَ مَجْدِي وَمَحْوِ عِزَّتِي وَشَرَفِي؛ فَإِذَا لَا أَبَالِي مِنَ الْقَتْلِ.²⁵

«شأن من شأن کسی نیست که از مرگ بترسد! چقدر مرگ در راه وصول به عزت و احیای حق، سبک و راحت است. نیست مرگ در راه عزت مگر زندگانی جاویدان؛ و نیست زندگانی با ذلت مگر مرگی که با او حیاتی نیست. آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟! هیهات؛ تیرت به خطا رفت! و گمانت واهی و تباه شد! من آن کسی نیستم که از مرگ بترسم! نفس من از این بزرگتر است، و همت من عالی‌تر است از آنکه از ترس مرگ، بار ستم و ظلم را بدوش بکشم؛ وای شما بر بیشتر از کشتن من توانائی دارید؟! مرحبا و آفرین به کشته شدن در راه خدا! ولیکن شما توانائی بر نابودی مجد من، و محو و نیستی عزت و شرف من ندارید! پس در این صورت، من باکی از کشته شدن ندارم»

و سیدالشهداء علیه السلام همان کسی است که می‌فرمود:

مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَوَةٍ فِي ذُلٍّ.²⁶

«مردن در راه عزت و با عزت بهتر است از زندگی با ذلت.»

و همان کسی است که در موقع جنگ نمودن، و حمله‌ور شدن بر سپاه دشمن رَجَز می‌خواند و می‌فرمود:

الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ²⁷

«مرگ بهتر است از مرتکب عار و ننگ شدن؛ و عار بهتر است از دخول در آتش.»²⁸

بازگشت به فهرست

خطبه حضرت در مکانی به نام "بی ضه"، در بیان علت قیام، توصیف خود و توصیف اهل کوفه

از طبری نقل است که أبو مخنف از عقبه بن ابي العيزاز روایت کرده است که حسین علیه السلام اصحاب خود و اصحاب حر را در بیضه مخاطب قرار داده و بدین خطبه مشغول شد:

فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْأَعْتَمِ وَالْعُدْوَانِ؛ فَلَمْ يُعَيِّرْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ.

أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكَوْا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَعَطَلُوا الْحُدُودَ؛ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ؛ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَمُوا حَلَالَهُ؛ وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ مِنْ غَيْرٍ - مَنْ غَيْرٍ. وَقَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ، وَقَدِمْتُمْ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَلَا تَخَذُلُونِي؛ فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلَيَّ بِيَعْتِكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ.

فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ؛ فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ. وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بِيَعْتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ؛ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بِنُكْرٍ؛ لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ. فَالْمَعْرُورُ مَنْ اغْتَرَّ بِكُمْ. فَحَظُّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَنَصِيْبِكُمْ ضَيَعْتُمْ؛ وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَيَّ نَفْسِهِ. وَسَيُعْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.²⁹

«پس حمد خداوند را بجای آورد و ثنا بر او فرستاد، و سپس فرمود:

ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هر کسی ببیند سلطان ستمگری را که حرام خدا را حلال شمرد، و عهد خدا را بشکند، و خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتار کند، و در میان بندگان خدا به گناه و ستم عمل کند؛ و آن شخص بیننده سکوت اختیار کند، و نه از راه کردار و نه از راه گفتار، او را سرزنش نکند و در مقام انکار و عیب گوئی بر نیاید؛ بر خداوند واجب است که او را به همان جایی ببرد که آن سلطان جائر را می برد.

آگاه باشید که این طائفه ستمگر و حکام جائر بنی امیه، پیوسته از شیطان پیروی نموده و طاعت او را بر خود لازم دانستند، و اطاعت خداوند رحمن را ترک گفتند، و زشتی و فساد را ظاهر نمودند، و حدود خدا را تعطیل کردند، و غنائم و فیه را که متعلق به همه مسلمین است اختصاص به خود دادند، و حرام خدا را حلال شمردند؛ و حلال خدا را حرام شمردند. و من از غیر خودم سزاوارترم (به جلوگیری از این امور و نهی کردن از آنها و زمام امور مسلمانان را به دست گرفتن، تا به احکام قرآن و سنت رسول الله عمل شود).

نامه های شما به من رسید! و رسولان شما نزد من آمدند! که شما همه با من بیعت کرده اید که مرا تسلیم دشمن نکنید، و مرا تنها و بی یاور نگذارید و مخدول و منکوب نمائید! اگر حال بر بیعت خود پایداری می کنید، راه رشد و صواب همین است!

من حسین فرزند علی هستم. من پسر فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله هستم. جان من با جانهای شماست! و اهل من با اهل شماست! (از نقطه نظر تعیین و تشخیص زندگی، برای خود مزیتی قائل نشدم، و در جاه و مال چیزی را به خود منحصر ننمودم! خودم و اهل من مانند شما و اهل شماست.) لیکن من اسوه و الگو و سرمشق شما هستم (که باید از من پیروی کنید و مرا امام و مقتدای خود بدانید! و در دور بودن از زندگانی متجملانه، و ترک تذبذیر و اسراف، و دست نبردن به فیه و غنیمت، به من تاسی کنید!) و اگر این کار را نکنید، و عهد و پیمان خود را بشکنید، و بیعت را از ذمه های خود بردارید؛ به جان خودم سوگند که این عمل از شما بدیع و تازه نیست! شما با پدر من، و برادر من، و پسر عم من مسلم بن عقیل نیز چنین کردید. پس شخص مغرور و گول خورده، کسی است که به اقبال شما و توجه شما فریب خورد! چون شما از بهره خود روی گردانیده و بخت خود را واژگون نموده اید! و نصیب خود را ضایع و تباه ساخته اید!

و بدانید: هر کس که پیمان بشکند، عواقب وخیم و عکس العمل پیمان شکنی بر عهده خود اوست. و البته خداوند

بزودی از شما بی نیاز می گرداند. و سلام خداوند و رحمت و برکات خداوند بر شما باد!»

و چون حضرت سید الشهداء علیه السلام به کربلا وارد شدند، دوات و کاغذ طلبیده و نظیر همین خطبه ای را که بیان شد، برای بزرگان و اشراف کوفه، آنانکه گمان می رفت در خط مشی آن حضرت هستند نوشتند.³⁰ و پایان نامه را به خاتم شریف مهر زده و نامه را پیچیدند و به قیس ابن مسهر صیداوی دادند تا به کوفه برساند.

[بازگشت به فهرست](#)

خطبه حضرت در شب عاشورا در جمع اصحاب و برداشتن بیعت از آنها

حضرت سید الشهداء علیه السلام روز تاسوعا نزدیک غروب آفتاب اصحاب خود را جمع نمودند. و حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می فرماید: من نزدیک رفتم تا ببینم به آنها چه می گوید؛ و من در آن وقت مریض بودم. پس شنیدم که پدرم به اصحاب خود چنین فرمود:

أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ، وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ؛ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ.

أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا.³¹

«ثنا و ستایش خداوند را بجا می آورم به بهترین ستایش، و او را در دو حال مسرت و خوشی و گرفتاری حمد می کنم. بار پروردگارا! من حقا حمد و سپاس تو را بجای می آورم که ما را به نبوت بزرگوار و مکرم داشتی! و قرآن را به ما تعلیم کردی! و در دین، ما را فقیه و دانا نمودی! اما بعد، من حقا اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خودم، و نه اهل بیتی نیکوکارتر و با صله و پیوندتر از اهل بیت خودم سراغ ندارم؛ پس خداوند شما را از طرف من به بهترین جزائی پاداش دهد! آگاه باشید که من در رفتن به شما اذن و اجازه دارم؛ پس همگی بروید که عقد بیعت را از شما بگسستم و نسبت به خود، بر شما عهده و ذمائی ندارم. اینک شب در رسیده است و پوشش آن شما را در بر گرفته است؛ آن را چون شتر راهواری بگیریید و متفرق شوید!»

برادران، و فرزندان، و پسران برادر، و پسران عبدالله بن جعفر، و مسلم بن عوسجه، و زهیر بن القین، و جماعتی دیگر از اصحاب برخاستند و هر یک با زبانی اعتذار آمیز گفتند که: ما بعد از تو باقی نباشیم! و خداوند ما را پس از تو زنده نگذارد! ابدأ ابدأ چنین کاری نخواهیم کرد؛ بلکه آرزو داشتیم چندین جان داشتیم و همه را در راه تو فدا می کردیم!

[بازگشت به فهرست](#)

دعای حضرت در صبح عاشورا

از حضرت سید الساجدین و زین العابدین علیه السلام روایتست که:

لَمَّا صَبَّحَتِ الْخَيْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ:
اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقَبْتَنِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَّأْتَنِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعَدَّةٌ. كَمْ مِنْهُمْ يَضْعَفُ فِيهِ
الْفَوَادُ، وَتَقَلُّ فِيهِ الْحَيْلَةُ، وَيَخْذَلُ فِيهِ الصَّدِيقُ، وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ؛ أَنْزَلْتَهُ بِكَ، وَشَكَّوْتَهُ إِلَيْكَ، رَغَبَهُ مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ؛
فَقَرَّجْتَهُ عَنِّي، وَكَشَفْتَهُ، وَكَفَيْتَهُ. فَأَنْتَ وَلِيٌّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ، وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ.³²

«و چون صبحگاهان لشکر به نزد حسین علیه السلام آمدند، دستهای خود را بلند نموده و عرضه داشت:

بار پروردگارا! در تمام غصه ها و اندوه ها، تو محل اتکاء و اعتماد من می باشی! و در هر گرفتاری و شدت، تو محل امید من هستی! و در هر حادثه ای که بر من فرود آید و هر نازله ای که بر من وارد شود، تو محل اطمینان و استعداد من می باشی! چه بسیار از هموم و غموم خود را که دل در آن ناتوان می شد، و حيله و چاره برای رفع آن کوتاه می آمد، و دوست، انسان را تنها می گذاشت، و دشمن زبان به شماتت می گشود؛ من بار آن حوادث و هموم را بسوی تو آوردم، و شکوه آن را به تو نمودم؛ به جهت میل و رغبتی که به تو داشتم و به غیر از تو نداشتم؛ پس خداوند تو همه آنها را برطرف نمودی! و امر مرا کفایت کردی! بنابراین ای خدای من! تو ولی تمام نعمت ها هستی! و صاحب هر نیکویی! و منتهای تمام رغبت ها می باشی!»

[بازگشت به فهرست](#)

خطبه حضرت در صبح عاشورا و اتمام حجت بر کوفیان

و آنگاه حضرت مرکب خود را طلبد و سوار شدند، و با صدای بلند بطوریکه همگی می شنیدند چنین خطبه ای ایراد نمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا قَوْلِي، وَلَا تَعْبَلُوا حَتَّىٰ أَعْظَمَكُمْ بِمَا يَحِقُّ عَلَيَّ لَكُمْ؛ وَحَتَّىٰ أُعْذِرَ إِلَيْكُمْ! فَإِنْ أُعْطِيتُمُونِي النِّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدًا وَإِنْ لَمْ تُعْطُونِي النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَأَجْمِعُوا رَأْيَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُون! إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ.

«ای مردم! گفتار مرا بشنوید! و شتاب نکنید تا آنچه حق شماس است بر من از اندرز و موعظه، شما را بدان پند دهم؛ و عذر خود را در حرکت از مکه بسوی شما برای شما بیان کنم! پس اگر از در انصاف در آئید و عذر مرا بپذیرید که البته نیکبخت باشید! و دیگر راه مقاتله و جنگ با من بر روی شما بسته می گردد! و اگر عذر مرا نپذیرید و حجت مرا کافی ندانید، پس در آن هنگام رأی خود و شریکان خود را روی هم گرد آورده، تا اینکه کار شما و امر شما بر شما پوشیده نماند؛ و سپس بدون هیچ مهلتی به من پردازید و کار خود را یکسره کنید! بدانید که صاحب اختیار و ولی من خداست که قرآن کریم را بفرستاد؛ و او زمام امور مردمان صالح را در دست دارد.»

پس حمد خدای را بجا آورد، و ثنای او بگفت، و درود بر پیغمبر بفرستاد، و هیچ خطیبی دیده نشد نه قبل از او و نه بعد از او که چنین با بلاغت در گفتار خود مطالب را ادا کند.

و پس از آن فرمود: **أَوَّلُ نَسَبٍ** مرا در نظر آورید! و ببینید من کیستم؟ و سپس به افکار خود مراجعه کنید و آن را مورد عتاب و سرزنش قرار دهید! ببینیدای کشتن من برای شما سزاوار است؟! وای پاره کردن حرمت من بر شما جائز است؟! مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر من پسر وصی پیغمبر و پسر عموی او که **أَوَّلُ** مؤمن و تصدیق آورنده به رسول الله و به آنچه از جانب خدا بر او نازل شده بود نیستم؟ مگر حمزه سید الشهداء عموی پدر من نیست؟ مگر جعفر که به دو بال خود در بهشت پرواز می کند، عموی من نیست؟ آیا مگر به شما نرسیده است گفتار رسول خدا که درباره من و برادرم فرمود: **هَذَا نَسَبُ أَهْلِ الْجَنَّةِ**. «این دو نفر دو سید و آقای جوانان بهشتند.»؟

پس اگر مرا در این گفتار تصدیق دارید و بدانید که من راست می گویم؛ و سوگند به خدا از وقتی که دانسته ام خداوند دروغگو را دشمن مبعوض شمرده است، سخن دروغی را بر زبان نیاورده ام (از کشتن من صرف نظر کنید!) و اگر گفتار مرا باور ندارید و این کلام را تکذیب می کنید، اینک در میان شما کسی هست که شما را خبر دهد! از جابر بن عبدالله أنصاری و أبوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن أرقم و أنس بن مالک سؤال کنید! آنان به شما خبر می دهند که رسول خدا درباره من و برادرم چنین فرموده است. ای این معنی مانع و حاجز از ریختن خون من نمی شود؟

شمر گفت: آن کسیکه بفهمد تو چه می گوئی، خدا را بر یک جانب عبادت کرده است!

حبيب بن مظاهر در پاسخ شمر گفت: سوگند به خدا که من می بینم تو را که خدا را بر هفتاد جانب (از شک و شبهه) عبادت می کنی! خداوند بر دل تو مهر زده است. (و دیگر یارای فهم و ادراک ندارد.)

حضرت سید الشهداء فرمود: اگر در این امر شک دارید، ای در این هم شک دارید که من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟! سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم، پسر دختر پیغمبری غیر از من، نه در میان شما و نه در میان غیر شما نیست! وای بر شما! ای کسی را از شما کشته ام که به طلب قصاص گرد آمده اید؟ یا مالی را از شما تملک نموده ام، یا جراحتی و زخمی زده ام که برای تلافی آمده اید؟

هیچیک از آنان سخنی نگفت!

حضرت ندا در داد: ای شَبَث بن رَبِيعِي! و ای حَجَّار بن أَبِجْر! و ای قَيْس بن أَشْعَث! و ای یزید بن حَارِث! ای شما به من در نامه نوشتید که: میوه‌های درختان رسیده است! و اطراف زمین سرسبز گردیده است! اگر به سوی ما بیائی، به سوی لشکری آماده معاونت و کمک در تحت فرمان خود خواهی آمد؟! قیس بن اشعث گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گوئی! ولیکن برای حکم و فرمان پسر عمویت (یزید) تنازل کن؛ آنان برای تو نمی‌خواهند مگر آنچه را که تو بپسندی!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَاللَّهِ! لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَقْرُ لَكُمْ قَرَارَ الْعَبِيدِ.³³ ثُمَّ نَادَى: يَا عِبَادَ اللَّهِ! إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ؛ وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ.³⁴

«حضرت سید الشهداء علیه السلام در اینحال فرمود: نه سوگند به خدا! چون ذلیلان دست دلت به شما ندهم! و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمی‌کشم!

و پس از آن فرمود: ای بندگان خدا! من پناه می‌برم به پروردگار خودم و پروردگار شما از اینکه مرا سنگباران کنید! من پناه می‌برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبری که بروز پاداش و حساب ایمان ندارد.»

باورقی

²¹ این خطبه را بزرگان و اعظم حدیث و تاریخ از شیعه و سنی نقل کرده‌اند از جمله: ابن طاووس در «لهوف» ص 69؛ و محدث قمی در «نفس المهموم» ص 116؛ و علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمّه» ص 185، و ابن شعبه حرّانی در کتاب «تحف العقول» ص 245، و مجلسی در «بحار الانوار» ج 78، ص 116 و 117 از طبع حروفی، از «تحف العقول»؛ و در «ملحقات إحقاق الحق» ج 11، ص 596، از علامه معاصر توفیق أبوعلم در کتاب «أهل البيت» ص 438، و نیز در «ملحقات إحقاق الحق» در همین جلد در ص 605، از محمد بن جریر طبری در «تاریخ الأمم والملوک» (ج 4، ص 305، طبع مطبعه استقامت در مصر) و نیز از ابن عبد ربّه اندلسی در «عقدالفرید» (ج 2، ص 218، طبع مطبعه شرقیه در مصر) و نیز از طبرانی در کتاب «المعجم الکبیر» (ص 146 خطّی) و نیز از ابونعیم اصفهانی در «حلیه الاولیاء» (ج 2، ص 39، طبع مطبعه سعادت در مصر) و از علامه خوارزمی در «مقتل» (ج 2، طبع نجف اشرف) و نیز از ابن عساکر دمشقی در «تاریخ دمشق» بنا بر آنچه در منتخب این تاریخ در ج 4، ص 333، مطبعه روضه الشّام ذکر شده است. و نیز از ذهبی در «تاریخ اسلام» (ج 2، ص 345، طبع مصر) و نیز از ذهبی در «سیر أعلام النبلاء» (ج 3، ص 209، طبع مصر) و نیز از محبّ الدین طبری در «ذخائر العقبی» (ص 149، طبع قدسی قاهره) و نیز از علامه باکثیر الحضرمی در کتاب «وسیله المال» (ص 198، نسخه خطّی کتابخانه ظاهریه دمشق) و نیز از زبیدی در «الاءتحاف» ج 10، ص 320، طبع مطبع سمنیه در مصر.

²² «تحف العقول» ص 245؛ و «مقتل خوارزمی» ص 237

²³ «إرشاد» مفید، ص 243؛ و «إعلام الوری» ص 230؛ و «نفس المهموم» ص 116

²⁴ بهتر است اینطور ترجمه شود: «وای اگر مرا بکشید، از پدیده‌ها و عواقب ناپسند آن رها می‌شوید؟!»

ما در طبع اول کتاب عبارت وَ هَلْ يَعْدُو بِكُمْ الْخَطْبُ إِن تَقْتُلُونِي را به این عبارت ترجمه کردیم که: «وای اگر مرا بکشید، دیگر مرگ از شما میگذرد؟» و در طبع دوم حروفی همینطور که در متن مشاهده می‌شود ترجمه کردیم که: «وای اگر مرا بکشید، دیگر مشکل شما حل می‌شود؟!» و اینک می‌بینیم: اگر با عبارت: «وای اگر مرا بکشید، از پدیده‌ها و عواقب ناپسند آن رهامی‌شوید؟!» ترجمه شود بهتر و سلیس‌تر است. زیرا که خَطْب را غالباً در امر مکروه و ناگوار استعمال می‌کنند. و عَدَا يَعْدُو

به معنی تجاوز است، و معنی آن لازم است. و در اینجا باید گفت: بآء در یَکُم برای تعدیه است، و در اینصورت معنی چنین می‌شود که: وای اگر مرا بکشید، عواقب وخیم و مکروه آن شما را عبور می‌دهد و میگذرانند؟! یا نه بلکه در آن نتایج و عواقب مکروه و لوازم ناپسندیده آن گیر می‌کنید و می‌مانید و نمی‌توانید از آن عبور کنید؟! یعنی مشکلات و توابع آن دامگیرتان خواهد شد!

²⁵ توفیق أبوعلم در کتاب «أهل البيت» ص 448، مطبوعه سعادت مصر، بنا بر نقل «ملحقات إحقاق الحق» ج 11، ص 601

²⁶ کتاب «أهل البيت» بنا بر نقل «ملحقات إحقاق الحق»

²⁷ «نفس المهموم» ص 219؛ و «بحار الانوار» ج 78، ص 128، از طبع حروفی از «اعلام الدین» حکایت کرده است. و در

«ملحقات إحقاق الحق» ج 11، ص 634، از «البيان والتبيين» ج 3، ص 255، و از «أهل البيت» ص 448 آورده است؛ و «كشف الغمّه» ص 185

²⁸ یعنی آنچه مرا به آن امر می‌کنید که تسلیم شدن به حکم یزید و عبیدالله بن زیاد باشد، برای من عار است؛ و مرگ برای من بهتر از مرتکب عار شدن من است. و اینکه شما دست از جنگ بر نمی‌دارید و آن را عار می‌پندارید، غلط است؛ زیرا این مرتکب عار شدن بهتر از دخول در آتش جهنم است. و این فرمایش حضرت در مقابل کلام عمر است که در وقت مردن چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او فرمودند: اعتراف کن بر غصب خلافت من، در پاسخ گفت: این اقرار و اعتراف برای من عار است؛ النَّارُ وَ لَا الْعَارُ؛ من راضی دارم داخل آتش جهنم گردم و چنین اعترافی را که برای من عار است نکنم.

²⁹ «تاریخ طبری» طبع 1358، ج 4، ص 304؛ و از طبع دوم محمد أبوالفضل ابراهیم؛ ج 5، ص 403؛ «نفس المهموم» ص 115؛

و «ملحقات إحقاق الحق» ج 11، ص 609؛ و ابن اثیر در «کامل» ج 3، ص 280

این خطبه را به عنوان نامه‌ای که آنحضرت در بدء ورود به کربلا به اهل کوفه نوشتند، مجلسی (ره) در عاشر «بحار الانوار» طبع کمپانی ص 188 و 189، از سید ابن طاووس نقل کرده است. و در نسخه طبری و مجلسی قَلَمٌ يُغَيِّرُ بَا عَيْنٍ مَعْجَمَهُ ضَبِطَ شَدَّه است.

³⁰ «مقتل خوارزمی» ج 1، ص 234؛ و در «ملحقات إحقاق الحق» ج 11، ص 603، از «مقتل خوارزمی» نقل می‌کند.

³¹ «إرشاد» مفید ص 250؛ و «إعلام الوری» ص 234؛ و «نفس المهموم» ص 137؛ و «مقتل مقرّم» ص 233، از طبری ج 6، ص

238 و 239، و از «کامل» ابن اثیر ج 4، ص 24؛ و «ملحقات إحقاق الحق» ج 11، ص 611، از «کامل» ابن اثیر و طبری، و از

خوارزمی در «مقتل» ج 1، ص 246، و از قندوزی در «ینابیع المودّه» ص 239 طبع اسلامبول

³² «إرشاد» مفید ص 253؛ و «نفس المهموم» ص 144؛ و ملحقات إحقاق الحق» ج 11، ص 613. از طبری در «تاریخ» ج 4، ص

321؛ و ابن کثیر در «البدایه و النّهایه» ج 8، ص 199، و «مقتل مقرّم» ص 253، از ابن اثیر در «کامل» ج 4، ص 25، و از «تاریخ

ابن عساکر» ج 4، ص 333؛ و ذَكَرَ الْكَفْعَمِيُّ در «مصباح» ص 158، طبع هند که رسول الله این دعا را در روز بدر خوانده‌اند -

انتهی. در «أمالی شیخ طوسی» (ره) طبع نجف ج 1، ص 33، با إسناد خود از ربّان بن صلّت روایت کرده است که او می‌گوید: شنیدم علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام با کلماتی خدا را می‌خواندند، من آن کلمات را حفظ کردم و در هر گرفتاری و بلائی و شدّتی که برای من پیش آمد، خواندم، آن شدّت گشایش یافت. و آن کلمات اینست: آنگاه همین دعا را نقل می‌کند و در آخرش این کلمات را اضافه دارد که: فَلَيْكَ الْحَمْدُ كَثِيرًا، وَ لَكَ الْمَنْ فَاضِلًا. يَنْعَمَتِكَ تَيْمُّ الصَّالِحَاتُ. يَا مَعْرُوفًا يَا الْمَعْرُوفَ مَعْرُوفًا، يَا مَنْ هُوَ بِالْمَعْرُوفِ مَوْصُوفًا! أَيْلِنِي مِنْ مَعْرُوفِكَ مَعْرُوفًا تُغْنِينِي بِهِ عَنْ مَعْرُوفٍ مَنْ سِوَاكَ؛ يَرْحَمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

و این دعا را تا وَ لَكَ الْمَنْ فَاضِلًا با مختصر اختلافی در لفظ از حضرت صادق علیه‌السلام محدّث قمی در «الباقیات الصّالحات»

که در حاشیه «مفاتیح الجنان» مطبوع است در ص 381، ذکر کرده است. و نیز تا همین موضع از آن را سید در «مُهَجِّ الدّعوات» ص 97، از رسول الله روایت کرده که در روز بدر خوانده‌اند. و نیز تا همین جا را در «مهج الدعوات» ص 269، از حضرت صادق، و تا

آخر دعا را در ص 270، از حضرت رضا آورده است.

³³ و لَا أُفِرُّ لَكُمْ قَرَارَ الْعَبِيدِ يَعْنِي مَنْ مَانَد بِنْدِگَان، تَحْمَلُ بَارِ عِبُودِيَّتِ شَمَا رَا نَمِي كَنَم و خُود رَا مَتَمَكِّن بَرَايِ تَمَكِّن شَمَا نَمِي نَمَايِم. و بِنَابَرَايِن لَفْظُ أُفِرُّ و لَفْظُ قَرَارِ هَرِ دُو بَا قَافِ اسْت. مَرَحُومِ مِيرْزَا مَحْمَدِ تَقِي سِپْهَرِ دَرِ «نَاسِخِ التَّوَارِيخِ» دَرِ جِلْدِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الشَّهْدَاءِ عَلِيهِ السَّلَامِ (طَبِيعِ حُرُوفِي ج 2، ص 234) بَا فَاءِ ذِكْرِ كَرْدِه اسْت: و لَا أُفِرُّ لَكُمْ قَرَارَ الْعَبِيدِ و چَنِين تَرْجَمِه كَرْدِه اسْت كِه «مَنْ اَزِ شَمَا نَگَرِيْزِم»؛ و اِيْنِ صَحِيْحِ نِيْسْت. چُونِ لَفْظِ لَكُمُ غَلَطِ اسْت و بَايْدِ بِه جَايِ اَنِ لَفْظِ مَنكُمُ بَاشَد، دَرِ حَالِيكِه مِي دَانِيْم دَرِ تَمَامِ مَقَاتِلِ لَفْظِ لَكُمُ اَمْدِه اسْت و لَذَا بَعْضِي بَرَايِ فَرَارِ اَزِ اِيْنِ اَشْكَالِ اِفْرَارِ الْعَبِيدِ اَزِ بَابِ اِفْعَالِ خُوانْدِه اَنْد؛ يَعْنِي «مَانَدِ بِنْدِگَانِ اِفْرَارِ و اِعْتِرَافِ بِه بِنْدِگِيِ شَمَا نَمِي كَنَم.»

و مَرَحُومِ سَيِّدِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ مَقْرَمٌ دَرِ مَقْتَلِ خُودِ دَرِ ص 256، لَفْظِ لَكُمُ رَا حَذْفِ نَمُودِه و بَا فَاءِ اِيْنِ چَنِينِ خُوانْدِه اسْت: و لَا أُفِرُّ فَرَارَ الْعَبِيدِ. و كَفْتِه اسْت: اِيْنِ نَمَا دَرِ «مَثْبُورِ الْاِحْزَانِ» ص 26 اِيْنِ طُورِ اُورْدِه اسْت و سِپَسِ كَفْتِه اسْت كِه بَا فَاءِ بَهْتَرِ اسْت اَزِ اَنچه دَرِ زَبَانِهَا جَارِي اسْت كِه بَا قَافِ مِي خُوانْدِ، چُونِ اِگَرِ بَا قَافِ خُوانْدِه شُودِ هَمَانِ مَعْنَايِ جَمْلِه اَوَّلِ رَا مِي رَسَانَد كِه فَرَمُود: لَا اُعْطِيكُمْ يَيْدِي اِعْطَاءَ الدَّلِيلِ (يَعْنِي مَنْ دَسْتِ ذَلَّتْ بِه شَمَا نَمِي دَهَم). و لِيَكِنِ بِنَا بَرِ رُويْتِ فَاءِ مَعْنَايِ جَدِيْدِي رَا مِي رَسَانَد كِه مَنْ فَرَارِ هَمِ نَمِي كَنَم.

اَقُول: بَا جُودِ اَنَكِه دَرِ «مَقَاتِلِ» لَفْظِ لَكُمُ وَاْرِدِ شُدِه اسْت مَا نَمِي تُوَانِيْم اَنْرَا نَادِيْدِه اِنْگَاشْتِه و بِه رُويْتِ اِيْنِ نَمَا اِكْتِفَا كَنِيْم. و دَرِ صُورْتِي كِه بَا قَافِ بَخُوانِيْم بَا زِ تَكَرَّرِ مَعْنَايِ اَوَّلِ نِيْسْت، بَلَكِه اَنِ حَالْتِ تَمَكِّنِ عِبُودِيَّتِ رَا اَزِ خُودِ نَفِي مِي فَرْمَايِد. و عَلِي كَلِّ تَقْدِيْرِ چُونِ دَرِ «مَقَاتِلِ» بَا قَافِ اسْت و لَفْظِ لَكُمُ نِيْزِ دَارِدِ هَمَانِ مَعْنَايِ رَا اَنَكِه مَا نَمُودِيْم بَهْتَرِ اسْت كِه «مَنْ مَانَدِ بَرْدِگَانِ تَمَكِّنِ نَمِي كَنَم و بَارِ سَتَمِ شَمَا رَا بِه دُوشِ نَمِي كَشَم.»

³⁴ اِيْنِ خُطْبِه رَا مَفِيْدِ دَرِ «اِرْشَادِ» اَزِ ص 253 تا ص 255 اُورْدِه اسْت. و مَحْدَثِ قَمِّي دَرِ «نَفْسِ الْمَهْمُومِ» اَزِ ص 144 تا ص 146، و خُوارِزْمِي دَرِ «مَقْتَلِ» دَرِ ج 1، ص 253، و سَيِّدِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ مَقْرَمٌ دَرِ «مَقْتَلِ» اَزِ ص 254 تا ص 257 اَزِ طَبْرِی ج 6، ص 242، و اَزِ «مَقْتَلِ» مَحْمَدِ بِنِ اَبِي طَالِبِ، و اَزِ «مَثْبُورِ الْاِحْزَانِ» اِيْنِ نَمَا ص 26 اُورْدِه اسْت. و شَيْخِ طَبْرِسِي دَرِ «اِعْلَامِ الْوَرِي» اَزِ ص 237 تا 238، و دَرِ «مَلْحَقَاتِ اِحْقَاقِ الْحَقِّ» ج 11، ص 615 و 616، و اَزِ اِيْنِ كَثِيْرِ دَرِ «الْبِدَايَةِ وَ النِّهَايَةِ» ج 8، ص 178 طَبِيعِ مِصْرِ، و دَرِ ص 621 و 622، اَزِ شَيْبَانِي، و اِيْنِ اَثِيْرِ دَرِ «كَامِلِ» ج 3، ص 287، طَبِيعِ مِصْرِ اُورْدِه اسْت.

<http://www.maarefislam.com/doreholomvamaarefislam/booksindex/lamaat.htm>